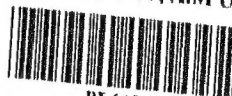


بظرف اوعامیوید کوعق الوو

M.A LIBRARY, A.M U



PL6697

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۲
 نیست حصصی که این منقوشست
 که خلافت و ذیجک کل طلال از آمدن مال
 بدینست و اما **و** بسبیل و بونیل
 کیا نیست دولتی که شایع جوان
 و خدو اما بران **و** اسی
 خلق خون خورشید و خورشید زنی
 سبیل و بونیل و بونیل و بونیل
 سبیل و بونیل و بونیل و بونیل

بسم الله الرحمن الرحيم

ووعملہ الف

نجات زده کا کل مشکین تو سنبیل
یاسیه بخورید گرفت تو سنبیل
خونین جگر اند نماوار تحمل
جان کاستن و سینه خردن بلبل
مار و قیامت کند نشاء تنزل

ای دهرق از غاضب نگین تو شد گل
ایا خط سیرت بگردن گل رنگ
آسوده دلان با غم عشق نگیرد
آتش بنگامه ایام بهارست
از نیم نگاه تو عطائی شده میرست

الضمان

گر وید بلند با ننگ ببل
بست آب روان کمر تسلسل
در سایه فروخته با غم
انگس که بدید سجده سنبل
هر چینه که خواست می تامل

افرو و کنون لطافت گل
از بهر طواف گرو طراز
این دم شروار بود میسر
از زلف بتان نیارو یا و
از فیض تو یافته عطای

و عزله های موحده

زین غصہ خون خور و بہ لیل و نہار گل

بی رونق است پیش رخ آن نگار گل

۴۰ سگواران چون با سبب یافت
 فائزده چون با سبب یافت
 ۴۱ سگواران شادمان
 فائزده چون با سبب یافت
 ۴۲ سگواران شادمان
 فائزده چون با سبب یافت
 ۴۳ سگواران شادمان
 فائزده چون با سبب یافت
 ۴۴ سگواران شادمان
 فائزده چون با سبب یافت
 ۴۵ سگواران شادمان
 فائزده چون با سبب یافت
 ۴۶ سگواران شادمان
 فائزده چون با سبب یافت
 ۴۷ سگواران شادمان
 فائزده چون با سبب یافت
 ۴۸ سگواران شادمان
 فائزده چون با سبب یافت
 ۴۹ سگواران شادمان
 فائزده چون با سبب یافت
 ۵۰ سگواران شادمان
 فائزده چون با سبب یافت

با انفعال انکه ترا بنده گی نکرد
بگذر بسوی بلخ که خود را با اعتداد
با عارض تو داشت کرد و عوی صفا
ببل صفت شوق عطا می بیک

الضا

صبا پر تاب کرده زلف سبیل
چو صوفی و رعبا و نگاه
که می آید ز نای شیشه قلم
چمن را بشکرستان کرد و بسیل
عطائی است گشت از باغ گل

ما را است از سحره گل
 نیز سایه سرو آرمیده
 استمال آن فتا زهرم بهوش
 بوحش نم رسان بستان
 بهرین فتنه پیر سر پرستان

و غزلبای فارسی

از نصیب است اقبال
 این دولت را قدر صد سال
 واقف انشوی صورت حال
 جان باز و ترس از یزید مال
 انجستی بنور میسر مد حال

پیمانہ چوپشت اربعی فصل
پرمرد و لان نے شناس
پانچ بہت تست تقویم
پروانہ صفت بروی آن شیخ
پیرانہ سرت کر عطا فی

منا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

پیش حسن قوی اسی خوشال
یا کباز ان طلب رو تو انا
پارسا را دعوی عنایت نمود
پند نامح گو کمن در راه عشق

مستور

دو غزله تایی فوقانی
 دولت عشاق را نبود زوال
 پیر و زرد دل عطائی مهر دوست

مشت میزد باد بر زانوهای گل و سینه سست بلبروی گل باو چسبند دامی از گیسوی گل عشق آن غنچه دمان از بوی گل و خیال تو نه بند سوئے گل	تا بر اندازد نقاب از روی گل تا بر آید بولستان غنچه گل تا شود لبس اسیر غزل تازه ترشد در باغ طالعان تا عطائی مست دیدار تو شد
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

نیمه اولی در شکر لاله های خنک

کرشته تو زده چاک سینه بلبل که طوق بند گیش بست گردن صبا نیافت تفرقه خاطر از هزاران دل فتاو تو بر جو هاروت در چوبابیل که انجن سخن مست میکند بی حل	تبسم لب لعل تو کرد خندان گل تو سست گرد سرور آبان قامت توجیه توبه عشاق محشم دارو تراست غمزه جادو که در زمانه آن تو کرده به عطائی نگاه از سست
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

ای شکر کز دانه

تصویر فکر ماه مندر خنجر کشف ابرو بسمل هرگز نشود بدوست واصل با کوی صنم نشد مقابل در عشق زریه به شامه تل	ثبت است مراب تخت و دل ثابت قدمان تنها گر یزند ثابت شد آنکه در هوایش نماند چینی ز باغ فردوس تو بگرزیده ام عطائی در زنگه گردام
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

نیمه دوم
 در زنگه واصل نبرد گرد و دود
 ثابت بر آنکه شد بر دوست چون خیل

دو غزله تایی فوقانی
 پیر و زرد دل عطائی مهر دوست
 دولت عشاق را نبود زوال
 تا بر اندازد نقاب از روی گل
 تا بر آید بولستان غنچه گل
 تا شود لبس اسیر غزل
 تازه ترشد در باغ طالعان
 تا عطائی مست دیدار تو شد
 تبسم لب لعل تو کرد خندان گل
 تو سست گرد سرور آبان قامت
 توجیه توبه عشاق محشم دارو
 تراست غمزه جادو که در زمانه آن
 تو کرده به عطائی نگاه از سست
 ثبت است مراب تخت و دل
 ثابت قدمان تنها گر یزند
 ثابت شد آنکه در هوایش
 نماند چینی ز باغ فردوس
 تو بگرزیده ام عطائی
 در زنگه گردام
 در زنگه واصل نبرد گرد و دود
 ثابت بر آنکه شد بر دوست چون خیل

نیمه اولی در شکر لاله های خنک
 نیمه دوم
 در زنگه واصل نبرد گرد و دود
 ثابت بر آنکه شد بر دوست چون خیل

زینب بنت جحش

درین حال عارضی که درینک تو
خرم و خندان و از شاخ باهر و زبان
خوبی هست که جاکر و درستان و در
خامه نمکین عطائی بهیچ بلبل مست عشق

دیده عارض جمله تن گردید چون سید ارگل گشت اندر وصف الطاف تو شکر بارگل کاسان با صد نزاران چشم شد نظر ارگل در شمای روی خوب ریزد از منقار گل	بنده ۱۱ خبر اول ۱۲ خبر ثان ۱۳ ایضا
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------

درین حال عارضی که درینک تو
خرم و خندان و از شاخ باهر و زبان
خوبی هست که جاکر و درستان و در
خامه نمکین عطائی بهیچ بلبل مست عشق
بنده ۱۱
خبر اول ۱۲
خبر ثان ۱۳
ایضا

خوشوقت عاشقی که شود و محو و خیال
علوت نشین جبهه دل را کسی درید
خوشید که چه نور بر آفاق حید هست
خود را خاک و هر آنکس که در زش
خند ما صفا ز شعر عطائی و دغ کدر

هر سو که چشم باز کند بگرد و جبال
با چشم سرگشت جهانی درین خیال
و جلوه گاه او کند رشید که محال
برگزین گشت هر دو راز دولت وصال
از سحر بی محاصل و طویل قیل و دل

کی چشم سرگشته و جبال
با چشم سرگشت جهانی درین خیال
و جلوه گاه او کند رشید که محال
برگزین گشت هر دو راز دولت وصال
از سحر بی محاصل و طویل قیل و دل

ولی نظر گاه تو شد ای منور رشید بهال
و دیده ام مسندی زمر و کعبه چشم سباحت
و طلب گر چه هزاران به ننگه سر اند
و ان شمع وصال تو کسی دید بکف
دار و اسید عطائی ز کمال گشت

خبر آمد که در آینه نمائی تمثال
بود آینه بر آن جاوه کند شاخ خیال
نیست از زنده کی زبان به درم وصال
که چو پدانه به چشم تیرا زده پیر و بال
که منور شو این چشم بلوار جمال

وارد بدوین تو سر و نقاب گل
در یافه فیض لطف تو شبها بروز کرد
دوش چمن طراز ریاحین میافتی
داروی در سینه بلبل برام نیست

جاوه میکشد چمن بی حجاب گل
تا کب سحر بروی در آورد آب گل
گر از بهمت نشدی بهر و با ب گل
اللا که جرعه ز شمشیر شراب گل

بنده ۱۱
خبر اول ۱۲
خبر ثان ۱۳
ایضا

هوای پاک و خنک
بالای سر و تن
خود را بپوشید
و در میان
خوشی و شادی
و شادمانی
و شادمانی
و شادمانی

6

خیر بنی آدم بد
باز گفت سر من و
باده کفان چیست
و ای سر کف من
سوال جواب گو
بن مصرع

۱۲۰

۱۱۰

ایضاً در بیان

ای غنم

فکرافت ایام

es 17

مجلس شيوخ و
مجلس سكرتيرين

...

مجلس

٢٠

...

کتابخانه عمومی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
تهران

<p>ضمیرت را به تشکین برنجان خاطر سکین ای دل خود را</p>	<p>که هست آن شریف خورشید از عظمای محفل ایضا</p>
<p>خدا من عیش و ریاضان چو بوی او مال ضبط کن را بخت که به بخانه عشق ضائع کردی عیش عمر گرامی به نبات ضابط نفس شود آنکون که بروی نبات خود کار با صاحب بهشت جسمه</p>	<p>می بود جبهه زاینده دل رنگ لال جز با خلاصه سیستان ندیده وصال و طایفه کاری لذات خفا و عین لال با شنای دره عصمت و کسب کمال عاشق از هر دو عظمای کبریا غزال</p>
<p>و دو عزم طایفه</p>	
<p>طرف کلاه که نزد از آن دلیر لعل لعل نوشه کلاه که به از آن شوه شوخ پرفرن طاقت را بود از من آن شوه شوخ پرفرن طاعت ای برادر نقد اضافت طاعت ای برادر نقد اضافت طاعت ای برادر نقد اضافت طاعت ای برادر نقد اضافت</p>	<p>ایا چه که و خوابه آن عمره عیف سول جایزه که است رفتن جاده و شام که ال شسته بدو و بعلنه از کار رفتن و عول بلبل پس بلبلان از زنده بوی میخول شسته عظمای از دولت و مصلول</p>
<p>ایضا</p>	
<p>طرب را ساز و آواز اندر چین گل طرب جان شتاقان صبا باز طرب از تین و جد و حال است طلب می کن درین فصل فحش طراوت بسکه در کمال عظمای است</p>	<p>نوا گشت بهر ابراف بلبل کنشاده ناله از گیسوی سنبل نوا سازی هزار و صحت صله سل انار جو نیار و ساغسل سبزه جوید بهار از وی ندر سل</p>
<p>و دو عزم طایفه</p>	
<p>طرب از طره توشه و الیل</p>	<p>و آفتاب از رخ تو هست طفیل</p>

ع

مشتاقش به جام ریخت بهر آب زلال
ماضی گذشته و دوار و تقبل آسمان
خطونا عاشقست عطالی نقد حال

مشتاقش به جام ریخت بهر آب زلال
ماضی گذشته و دوار و تقبل آسمان
خطونا عاشقست عطالی نقد حال

هرگز نمی نور در زیر مرگ گوشال
مشتاقش به جام ریخت بهر آب زلال
ماضی گذشته و دوار و تقبل آسمان
خطونا عاشقست عطالی نقد حال

فسر و دل مشتاق، لی، باله، الم
فکاد چون باب و دم تیشه بهاخت
فرست غنیمت مرده است از دست
خود اودی نمودن، طلوع بایدرت

دو غزل که قاف

نگاه بر رخ زیبای آن نگار محال
ولی کشیدن جو و بنای بار محال
ولی وجودی منم و پیشه ای محال
بنیاد با، سینه توست نام محال
ایانیت می این را نه نام محال

قرار در شکن لطف نماید محال
قدیر به محبت نهادن آسانست
و است رفتن نام آن اگر چه محتملست
تپاس به چه چیز می کنی غیر محبت
نهادن عشق عطالی به طریقه محبت

ایضا

پیش خست نمودم به چادره بلا
یابل بلوصف آن نگر کار میانه ستاره
کار و صبا "لف" تو و نیکو بد شال
و افغ دل از بوی لب از روی خال
گشتند طولیان همه و شکستین قال

تقد تو وادوس چمن را بعد افعال
قوی بیا و آن قدر ناما سری بطوق
قلع یک شیره نوکل گشت، چمن
تنگر که از بخت ندین پیاله یافت
تال لب تو یافته به طایمانی که دین

دو غزل که قاف غزلی

فصل عشق زنده باز نغمه بلبل
ز تاف غنچه و از چمن طره سنبیل
دم از مجاهده چون صوفیان نه حاصل
سلام ما برسان در خود ش حدیثی قل

آگاه که زو و امروز و یکسان گل
آتش و دست صبا ناله تشنه بهمان
آناه به دست زمره بر زیر سایه سرو
از تاج و بوی صبا بمنزل دوست

<p>نه از برای رباب کباب و مخاغر گل که گرو و از قدوست عقل معزول خرد و رند کرده معرفت و مجبول که نبود اندرش علت نه معلول که گرو و محو یاد اعل و مانع مجول شود و نظم عطائی خاص مقبول</p>	<p>که استعاره عطائی برای مقدمت کجائی اسی جنون پر شور و شگول کند وقت صفای تیره و تنگ کتاب عشق را در سیم بیا موز که است کن مدام از جام اخلاص که مضمون است که بر ورق نماند</p>
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

دو غزل کاف فارسی

<p>که بست ملکوت دوش مصون ز دل جوس دست هادیون و دین با اقبال کشاد و باده شکیب سکون بهشت نال رو به آنکه ز پیشفت بجای ضلال که عشق دشت و راه طریق کسب جمال نیز و بجهان غنبر گیسوی تو بنبل ناکرده یکے جلوه ناز تو تحمل از روی چو خورشید تو دارند توسل عیسی بکند نوش حیات از تو توسل زین پس من و و لدا علی الله تو کل</p>	<p>گدایی که چه عشقت شاه با اقبال که دشتن انغم امروز و آنده فساد گرفت ملک خرد را بیک سو چون گریز و آنکه ز ملکش خرد به کوه عدم گمان مبر که عطائی مرید عقل شود گویندین وصف گل روی تو بلبل گو طایر است که چه کشاید ز سر طور گیرم که در کسیم تیان ماه تمام گر تو لب جان بخش کشائی چه حکم گشتار بگردار سپاریم عطائی</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

پنجاه غزل لایلام

<p>کلام خسته باطل کنم زور و لیل لبان آتش که و تی ترکند جبریل شخت بشکند لبان که بشکست خلیل</p>	<p>لست بخنده کشائی اگر علی التمثیل لطافت سخن جانفرا می تست کنو لباس عشق تو از اسر که لالت هوا</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

سلا

بیا که بکشد...
 بیا که بکشد...
 بیا که بکشد...

لاف عشق است جمله در الطالان
 لاله راوغ دل اینست نشان
 لاجراندی بر آستین جہان
 لائق زلفه انجمنه شده مشط

اقتیل عجم تو بزندگی نهد
بشدت شد تا بجز تو حاصل
نخواهد از رو جهان هیچ بگو وایل
تا ز غی شع و بصورت خال
یا به دلیل سخت سینه بنال
و مالا رساندت به کمال
که بر شش هزاره غنڈ یا مال

لوت پوت پر پشت را بگذار
لقاس تو گزانه هر دو کون شست ال
لباس شش پر شتر نهاده پس بخند
لشانی غمناک را اندر رانده بگفت
ای بی آب بیات تو گزانه از شالک
خون شتر خدای و او و بیابان

چون خطی به سوی خصال
که غرض است از انوار و زلال
اشکوه او چون آید اول
باز تمام باستانی زیور می شود
به چه مکرده چیز نو کرده
گروه سمنان را بر این ای عمل

لکرت عشق زان آن بیدل
آئین آرام جوی پروانه
الاف عشق و حساب هستی چه
لفظ و معنی تو تا کی بود
فکاه انصاف است
لیس فی الارض اسما جز و بست

له زوار باشد منزل
 وقت نور خیزگ
 دل شایسته و نعم و ثواب
 مفتی سیح زین اعمال حاصل
 ای عطائی ز ما بشو اکمل

می‌فتانند و سخن آن لعل شکر باطل
میشود و عکس آن خندان بهار خیران
شکوه اخوان شد یزید عجزت خال خورش

شکند: یس میاوار و نوق بازار گل
حبیب دامن تنجیل بهت بسیار گل
حبیب جان را چاک نواز شک نرسا گل

کریسٹال گلدن وودمان اینداز
نیز مازای جیب از گل بویند
در شبه خیال ملکوت
در منقشون ای حامی خداداد

می شوق منند / بیدار خزان گل / تلخ بگرد / تلخ بگرد / بوی در گنبد / ان رنگ گلزار / ای من و زار

می کنند فیض موی آن کعب پا چون صبا مست شوق آمد عطرانی و بهار سن او محو شد و بهار حسن آن زلدار گل موج می زد و چون همین وقت نسیم می شو و از سایه آن خرمن گل کوی بوم ماه می بیند به در حسن آن خندان بهار میتوان از گلشن نامه عطائی یافتن	هیچ قصه تصویر قالی را بیک قفسه گل جانی آن ارد که جرفش بود و طومار گل ایستاد و جوش جانش کرد و امم نگار گل از بسم و کنار آن پری و پیر گل همچو صحن روی قالی حبله خرمن زار گل از سنجان کار طعن بر فلک بخار گل بهیچ فصل نو بهار اندر خزان بسیار گل
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

صحن قالی بکوی نیم
 خزان گل به پری
 ای درود
 شوق زینان کار
 طعن بر فلک گل
 بخار گلستان
 می چندای و درین
 بالکده این گلزار
 بیت گلشن زار

بجاک سینه برآمد چو دلفان گل همی زنده بود و سر چه بقیار آن گل اگر چه سزده عمر می بکوی مساران گل به بانگ مقدم جانان چو نو دوان گل ز گلشن دل دست قلم بهاران گل از نظم کرد و جابر طبعه و تار گل بشکفته چون شاخ گلبن باز نوک خار گل مشکهار است اندر دهن صندل گل عجب سبزه است اندر نیل به عطاف گل در خیال دوست می بیند و در و یوار گل	نقاب چهره بر انداخت و بهاران گل نمونه ایست ز حال دلم که در بر باد ایست زان لب شیرین چو کوکب و شاد بهار گوشن آواز بلبلان چمن تار کرد عطائی بهت بزم و لدار نو بهار آمد فزون شد رونق بازار گل نیست گنجائی تعجب گز فیض نو بهار نایاب و غنی باشد عطاف نسیم گشت جان بخش میدار و کاز لطف یا نغمه گفتار عطائی از بهار گل چو آفتاب
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۱۸
 بجاک سینه
 همی زنده بود
 اگر چه سزده
 به بانگ مقدم
 ز گلشن دل
 از نظم کرد
 بشکفته چون
 مشکهار است
 عجب سبزه است
 در خیال دوست
 نقاب چهره
 نمونه ایست
 ایست زان لب
 بهار گوشن
 تار کرد عطائی
 نو بهار آمد
 نیست گنجائی
 نایاب و غنی
 گشت جان بخش
 نغمه گفتار

کفر فعل نشان همه زبانت قول نشان بابل چون لوث نزار نه هیچ در محفل	وفا جمعی ازین نعمتان سنگین دل و رای فسق نه آئینه اند هیچ ستار
---------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------



مؤلف: ...
 تاریخ: ...
 مکان: ...

وفاکر و بکس جربا جبران عسرت
 و زانکه در زاینده و رنده گروه
 وفاق کی به عطائی کنندین دین
 و عده آ بود ترا با من خندیده کمال
 و ده که عمری به قضای تو بسنی سخن خوردم
 وقت ماویرد بنال تو گردید در رخ
 وحشت آمد ز تو ام زانکه بر غیب تو گل
 و لاله از عطائی کباب لاله زبان

طراغش

که کار نیک گریزان بهصیت مائل
 جوهر پشت قوی و شکم تنه بغل
 که مانده اند بفسق اندون چو خرد گل
 خود شکستی تغافل چو قصا ویر خیال
 بود و دل ز رفای تو تنهای صالی
 بس گر انامه دری داده خدیویم سال
 از بهار تو بچسبند جهان فارغ بال
 زین پس ما و دل اند طلب کسب کمال

ایضا

دو غزل که بای هوز

هان ای دل بلاکش ما ز فلک منال
 هر پنج از بسبب در جتی شمار
 به خیز از بجای تان کشیده
 همچون کجاست چون بمعکم برایت
 همت بلند خواه عطائی بر آه عشق
 هر جا که بشکند به چمن و بهار گل
 به رنگ عارض تو فکر و بهج رنگ
 به سوزند چو شیشه گان سر کنج باغ
 به دم خراش سینه بل برای اوست
 به موی کوه و باغ چمن گشت لاله زار

کار

خو کرده بدو و دارا کن خیال
 ز بهر حکیم کامل طلق بو زلال
 اندوفا و آه کند دولت و سال
 تا کی زمانه بچسبند آسمان دلال
 کوئی قبول خویش نمی بر کسبوی حال
 وار و پیش حسن رخت مختار گل
 گر چه صفا و رنگ بر آرد بهار گل
 در از روی روی تو بی اختیار گل
 تا از نسیم زلف تو شد بوی دار گل
 از بسکه که ملک عطائی نشان گل

ایضا

غزل هجری

نگه کن ز آب و تاب زلف سبیل
 سحر ناطره بین بر صورت گل

تجسین و زلف و سبیل

ای همان

سجده بر پای

ای غریب

و این تو در آن را

ای بیچاره

کاش که بگریه

بگریه بگریه

و این غزل

بیاورد و در

بیاورد و در

بیاورد و در

بیاورد و در

بیاورد و در

بیاورد و در

بیاورد و در

بیاورد و در

بیاورد و در

بیاورد و در

<p>سخنور با ما دو تا همسانه بابل شنو یک ره زینا مانگ قلیطن بناله شازن مانند بلبل بطوق اندر گلو تا کی چو فاصیل</p>	<p>تی صوفی چه کردی حاصل از زهر تی ذاکر چرا کشتی تھی مغز تی گرو دست آشوب عشق هست تی آزاد شو همچون عطالی</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

دو غزل لیلی تهمانی

<p>یک جلوه جمال تو صد لاله زار گل لب تر میکنند بلب جو بار گل تاراج کرد حسن تو نیکوتر گل کیه و بیابوس تو صد افتخار گل آرزو گلشن خنک صد هزار گل</p>	<p>یک خنده لبان تو صد نو بهار گل یاد تو یافته است چو آب بنظر بکار گل ایضا ز تو تو خیال تو مشک خنک تمام بگفته بیا بسوی چمن از سر نیار گل لب گل اگر طلب عطرانی کند سی</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

ایضا

<p>پیدا نمود خلق تو بر صورت جمیل بر تو آفرید گوارا غذای عقیل شاید که بگذری بنظر گاه بوسیل و نبیندش طبع فرومانده ذلیل بر کامیابی تو عطالی بود کفیل</p>	<p>یاد آنکه بود بعدم غافل جلیل یاد آنکه پیش از من از چشم بیرون بگریه بیا بیای طلب بکنده پیش ایگندم نه بیا و جهان فاسدین بام بچند بند ناصح بگفتی بکار بند</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

الحمد لله المنه که نسخه عطرانی نامه یاه ذالحججه شمسه جمادی اولی و طبع لطافتی واقع کانپور
 محله ناچ گهر بابا مارمیرا رحمت ایزدسان محمد مسیح الزمان حایه طبع پوشیده



وجه ختم بر خاتمه
 بر آسند اینم که این کتاب طبع ع
 ایضا نیست مهر و دستخط مهتم نموده

باید که بداند
 عانی غایت از این
 باشد
 غایت از این
 غایت از این

باید که بداند
 عانی غایت از این
 باشد
 غایت از این
 غایت از این



CPIC

NO

4492

1915 AIR

1915

15

1915 AIR

4492

1915

Date	No.	Date	No.



بازار

بازار

ΕΡΓΕ

1915 ΔΙΕΥ

ΠΟ

4492

ΕΡΓΕ

1915 ΔΙΕΥ

ΠΟ

4492

1915 ΔΙΕΥ

Date	No.	Date	No.